



درس پنجم: آغازگری تنها

نوجوانی میان‌بالا با بروبازویی خوش‌تراش و رعنا، سوار بر اسبی سینه‌فراخ، پیشاپیش سپاه خود، دروازه‌های غربی تهران را با هیجان و شور بسیار به مقصد تبریز، پشت سر می‌گذاشت. فتحعلی‌شاه، به سفارش آغامحمدخان و با دریافت‌های شخصی خویش، فرزند دوم خود، عباس میرزا را با اعطای نشان ولایتعهدی، راهی دارالسلطنه تبریز کرده بود. تبریز، این شهر کهن، مرکز فرماندهی خط مقدم دفاع در برابر دست‌درازی‌های همسایه شمالی ایران، یعنی روسیه بود.

قلمرو زبانی: بر: سینه / رعنا: خوش قد و قامت / فراخ: پهن / *اعطا: واگذاری، بخشش، عطا کردن / ولایتعهدی: قائم‌مقامی، خلافت / *دارالسلطنه: پایتخت؛ در دوره صفوی و قاجار، عنوان بعضی از شهرها که شاهزاده یا ولیعهد در آن اقامت داشت / شاه و آغا و خان و میرزا: شاخص.

قلمرو ادبی: بر و بازو: مجاز از اندام / بر و بازو داشتن: کنایه از قدرت داشتن / خوش‌تراش: کنایه از خوش‌اندام / رعنا: مجاز از خوش‌قد و قامت / سینه فراخ: کنایه از نیرومند و قوی / پشت سر می‌گذاشت: کنایه از ترک می‌کرد / راهی کردن: کنایه از فرستادن / دست‌درازی: کنایه از تجاوز. با کشته‌شدن آغا محمدخان، فتحعلی‌شاه بر تخت نشست. شاهزاده نوجوان، میرزا عیسی قائم‌مقام (قائم مقام اول، پدر ابوالقاسم) را نه تنها وزیر خردمند، بلکه مرشد و پدر معنوی خود می‌دانست و بی‌اذن و خواست او دست به کاری نمی‌زد. شوق وزیر اندیشمند و نیک‌خواه نیز به او کمتر از شوق ولیعهد به وزیر نبود؛ او در چشم‌های درشت، سیاه و گیرای عباس میرزا، یک جهان، معنی و کشش می‌دید و در امتداد نگاه متفکرش، افق‌های روشن تدبیر ملک و رعیت‌پروری را می‌خواند.

قلمرو زبانی: فرزانه: دانشمند، دانا / مُرشد: راهنما، هدایت‌کننده / *اذن: اجازه، رخصت / خواست: اراده، میل / گیرا: جذاب، فریبنده / امتداد: ادامه، درازا / افق: کرانه، چشم‌انداز، دورنما / رعیت: عامه مردم.

قلمرو ادبی: دست به کاری نمی‌زد: کنایه از هیچ کاری نمی‌کرد / تدبیر ملک مانند افق‌های روشن - رعیت‌پروری مانند افق‌های روشن: تشبیه. یک قرن بیشتر است که اختلافات و جنگ‌های داخلی مثل کاردی بر پهلوی این کشور نشسته است. بزرگان طوایف و فرماندهان سپاه برای کسب تاج شاهی و رسیدن به حکومت ولایات به جان هم افتاده، کشور را میدان تاخت و تاز و کشتار و تباهی کرده‌اند، اما در این فاصله، اروپا قدم‌های بزرگی برای پیشرفت برداشته است. آنها کارگاه‌های متعدد صنعتی ساختند. کارخانه‌های توپ و تفنگ راه انداختند. دانشگاه‌های بزرگ برپا کردند. از همه مهم‌تر، نیروی دریایی عظیمی ترتیب دادند و کشتی‌ها و جہانگردهایشان را به دورترین نقاط جهان فرستادند. ملت‌ها و قبایل مختلف که بوی پیشرفت اروپا به مشامشان نرسیده بود، با تیر و کمان و شمشیر نتوانستند از عهده مقابله با لشکر مجهز به توپ و تفنگ آنها برآیند. به این ترتیب، دیارشان به تصرف قدرت‌های اروپایی درآمد.

اروپا قدم‌های بزرگی در راه علم و صنعت برداشته، اما ای کاش، پا به پای این پیشرفت‌ها، اخلاق علم و فن هم رشد می‌کرد؛ وگرنه تیر و کمان با همه زبان‌هایش، دست کم برای تاریخ انسان، کم‌ضررتر از توپ و تفنگ است.

قلمرو زبانی: طوایف: جمع طایفه، اقوام / *ولایات: جمع ولایت؛ مجموعه شهرهایی که تحت نظر والی اداره می‌شود؛ معادل شهرستان امروزی / تباهی: نابودی / مشام: بینی، حس بویایی / دیار: سرزمین، کشور / تصرف: به دست آوردن، مالک شدن.

قلمرو ادبی: اختلافات و جنگ‌های داخلی مانند کارد: تشبیه / پهلوی کشور: اضافه استعاری / تاج: مجاز از قدرت و پادشاهی / به جان هم افتادن: کنایه از با هم جنگیدن / تاخت و تاز: کنایه از حمله / اروپا: مجاز از مردم اروپا / قدم برداشتن: کنایه از اقدام کردن / برپا کردن: کنایه از ایجاد کردن / بوی پیشرفت: حس آمیزی و اضافه استعاری / بو و مشام - تیر و کمان و شمشیر - توپ و تفنگ: مراعات نظیر / از عهده کاری برآمدن: کنایه از توانایی انجام کاری را داشتن / قدرت‌ها: مجاز از کشورهای قدرتمند.

نوروز ۱۱۸۳ ه.ش بود و عباس میرزا بعد از چند سال حضور در تبریز، خود را برای شرکت در مراسم سلام نوروزی شاه، به تهران رسانده بود. رقابت شاهزادگان در تقدیم هدایا و تلاششان برای بازکردن جای بیشتر در دل پدر، جلوه‌هایی از این بساط نوروزی بود. با این همه، مراسم آن سال با رسیدن خبر تحرک روس‌ها در شمال آذربایجان و گرجستان، تنها نوعی از تشریفات به رو داشت. دربار از درون در تب و تاب و التهاب بود. فکر حمله روس، بختک‌وار روی دربار چنبره‌زده بود. سران کشور و در رأس فتحعلی‌شاه، در فکر تدارک سپاه برای مقابله با دست‌اندازی‌های روس‌ها بودند. شاه از قدرت همسایه شمالی خود، روسیه، کم و بیش آگاهی داشت؛ خبرهای تازه از سازمان ارتش و سلاح‌های پیشرفته و فراوان آن کشور، سایه وحشتی بر وجودش انداخته بود. اتحاد حاکم گرجستان با روسیه و رفتن به تحت‌الحمایگی آن، بریده‌شدن و از دست‌رفتن محض یک منطقه از ایران نبود، نشان از به هم خوردن توازن قوای دو کشور همسایه و برتری و چیرگی کشور رقیب بود. روسیه چشم طمع بر آذربایجان دوخته بود.



قلمرو زبانی: لغاب: آب دهان، روکش مخصوصی که روی سفال و کاشی می‌کشند / *التهاب: شعله‌ور شدن و بر افروختن؛ مجازاً ناآرامی، بی‌قراری، اضطراب / *بختک: موجود خیالی یا سیاهی‌ای که بر روی شخص خوابیده می‌افتد؛ کابوس / *چنبره‌زدن: چنبر زدن، حلقه‌زدن، به صورت خمیده و حلقه‌وار جمع شدن / *تحت‌الحمایگی: تحت‌الحمایه بودن؛ تحت‌الحمایه ویژگی کشور، سرزمین یا فردی است که معمولاً به موجب پیمانی با یک کشور نیرومند، تحت حمایت او در می‌آید و در عوض، امتیازات و اختیاراتی به او می‌دهد. تحت‌الحمایگی در مورد یک کشور یا سرزمین، یکی از اشکال استعمار و مرحله‌ای قبل از تبدیل کامل به مستعمره است / *توازن: تعادل، برابری / چشم طمع: اضافه‌اقترانی **قلمرو ادبی:** باز کردن جای بیشتر در دل پدر: کنایه از محبوب‌تر شدن / تشریفات مانند لغاب: تشبیه / بختک‌وار: تشبیه درون‌واژه‌ای / فکر مانند بختک: تشبیه / روسیه: مجاز از سربازان و سپاهیان روسی / دست اندازی: کنایه از غارت و تجاوز به جان و مال کسی / سایه وحشت بر وجود کسی انداختن: کنایه از شدت ترس / چنبره زدن فکر: تشخیص و استعاره / سایه وحشت: اضافه‌استعاره.

صبح حرکت فرارسید. آفتاب داشت تیغ می‌کشید. گرد و غبار سپاهیان، آسمان تبریز را فراگرفته بود. صداها و نعره‌های در هم شترهای حامل زنبورک، قاطرهای بارکش و اسب‌ها، با آهنگ شیپورها و طبل‌های جنگی درمی‌آمیخت. سربازانی که اسب و تفنگ نداشتند، پشت سواران و تفنگ‌داران، مشتاقانه و مصمم قدم برمی‌داشتند. شور جنگ و دفاع در دل‌ها تنوره می‌کشید. **چهره‌هایی** که از خبر حمله روس در هم رفته بود، با تماشای شکوه سپاه، شکفته می‌شد. عباس میرزا پیشاپیش سپاه، سوار بر اسبی کوه‌پیکر و چابک، همچون معبدی که بر فراز تپه‌ای جلوه‌گری کند، دل از ناظران می‌برد. **قلمرو زبانی:** حامل: حمل‌کننده / *زنبورک: نوعی توپ جنگی کوچک دو چرخ که در زمان صفویه و قاجاریه روی شتر می‌بستند / مصمم: با اراده / تنوره: دودکش، آتشدان / تنوره کشیدن: در حال چرخیدن به هوا رفتن / چابک: چالاک، ماهر / *معبد: پرستشگاه، محل عبادت / فراز: ارتفاع، اوج، بلندی / ناظران: بینندگان.

قلمرو ادبی: آفتاب داشت تیغ می‌کشید: تشخیص و استعاره و کنایه از طلوع خورشید / چهره‌های در هم رفته: کنایه از ناراحت و نگران / گرد و غبار سپاهیان، آسمان تبریز را فراگرفته بود: اغراق و کنایه از شکوهمندی و حرکت سریع سپاهیان انبوه / تنوره کشیدن شور در دل: کنایه از شدت اشتیاق و شور / چهره‌های شکفته: کنایه از شاد و خوشحال / چهره‌های در هم رفته و چهره‌های شکفته: تضاد / چهره‌ها: استعاره مکنیه / کوه‌پیکر: تشبیه درون‌واژه‌ای و کنایه از قوی هیکل / اسب مانند کوه - عباس میرزا مانند معبد: تشبیه / دل ربودن: کنایه از عاشق و علاقه‌مند کردن. سپیده‌فردای گنجه با نهیب و صغیر گلوله‌های توپ روس، باز شد. توده‌های دود و آتش و گرد و غبار، با آخرین حلقه‌های شب درآمیختند. کسی شکفتن صبحی چنین را باور نداشت. شهری که داشت خود را برای استقبال از بهار آماده می‌کرد، اینک بستر فوران خشم و آزدشمن شده بود. با این همه، پیشگامی حاکم شهر، جوادخان، در دفاع و پیش‌مرگی فرزندان و برادرانش، شوری در جان‌ها می‌نهاد. نفوذ به حصار، با پایداری تفنگ‌داران میسر نشد. دشمن با بار خفتی بر دوش، وامانده ماندن و رفتن شده بود تا اینکه یکی از شب‌ها با خیانت گروهی از شهر، راه برجی به‌روی محاصره‌گران باز شد و به دنبال آن، سپاه روس مثل مور و ملخ در پهنه شهر پراکنده شدند.

قلمرو زبانی: سپیده: بامدادان، سحرگاه / گنجه: نام شهری مشهور بین تبریز و گرجستان / *نهیب: فریاد بلند، به‌ویژه برای ترساندن یا اخطار کردن / *صغیر: صدای بلند و تیز / توده: انبوه / فوران: جوشش، جهیدن / آزد: حرص و طمع / میسر: ممکن، مقدور / وامانده: ناتوان.

قلمرو ادبی: نهیب گلوله - صغیر گلوله - فوران خشم - فوران آزد: اضافه‌استعاره و تشخیص / شکفتن صبح: اضافه‌استعاره / شهر خود را برای استقبال از بهار آماده می‌کرد: تشخیص و استعاره / بار خفت: اضافه‌تشبیهی / وامانده ماندن و رفتن: کنایه از شک و تردید داشتن / سپاه روس مثل مور و ملخ در پهنه شهر پراکنده شدند: تشبیه و کنایه از فراوانی سپاهیان روس.

مردم با سنگ‌پاره، چوب‌دستی و ابزار دهقانی، در برابر متجاوزان ایستادند و سینه‌ها را سپر گلوله‌های آتشین ساختند. جوادخان همراه برادران و فرزندانش، چندین بار، خود را بیرون از حصار به صف آتش دشمن زد و حماسه‌ها آفرید. اجساد و زخمی‌های روس‌ها و مردم گنجه، مثل برگ‌های خزان‌زده، زمین را پوشانده بود. صف‌های مقاومت مردمی یکی پس از دیگری می‌شکست. جوادخان و یارانش بی‌باکانه شمشیر می‌کشیدند. شهر عرصه روز محشر را به خاطر می‌آورد. گنجه با واپسین رمق‌هایش، زیر سقعی از دود و غبار نفس می‌کشید. دیری نگذشت پرچم روس‌ها در خاک آغشته به خون بی‌گناهان به اهتزاز درآمد. بادهای اواخر زمستان، ناله‌های وامانده‌گان را با بوی خون جوادخان و هزاران شجاع گنجه تا فراز قلّه‌های قفقاز می‌برد. نگاه فزون‌خواهانه و دهشت‌بار روس‌ها به فراتر از اینها دوخته شده بود.

قلمرو زبانی: سنگ‌پاره: تکه‌سنگ / بی‌باکانه: بدون ترس / عرصه: میدان / محشر: روز قیامت / رمق: تاب، توان، باقی‌مانده جان.



قلمرو ادبی: سینه سپر ساختن: کنایه از آماده‌فداکاری شدن / سینه مانند سپر - گلوله‌های آتشین - اجساد و زخمی‌ها مانند برگ‌های خزان‌زده: تشبیه / شمشیر کشیدن: کنایه از جنگیدن / شهر مانند عرصه محشر - دود و غبار مانند سقف: تشبیه / گنجه نفس می‌کشید: تشخیص و استعاره / بوی خون جوادخان و هزاران شجاع گنجه: کنایه از خبر شهادت آن‌ها / باد ناله‌ها را می‌برد: تشخیص و استعاره.

نیروهای آماده در تبریز جمع شده بودند. سربازان و فرماندهان را پیش از آنکه حکم و سفارش حاکمان و خان‌ها در این مکان گرد آورده باشد، عشق به میهن و دفاع از حریم زندگی و هستی هم‌وطنانشان به اینجا کشانده بود. مشاهده صحنه‌های ناب و توفندگی فرزندان میهن، برای رویارویی با دشمن، عباس جوان را به وجد می‌آورد و دلش را برای تحقق آرمان‌های ملی‌اش استوار و امیدوار می‌کرد.

قلمرو زبانی: توفندگی: خروشدگی، غرندگی / *و جد: سرور، شادمانی و خوشی.

قلمرو ادبی: حریم زندگی - حریم هستی: اضافه استعاری.

با وجود پایداری و جان‌فشانی بسیاری از مردم، سرسپردگی و خودفروختگی چند تن از دشمنان خانگی سبب شد دروازه بخش‌های وسیع‌تری از قفقاز به روی دشمن باز شود. فرمانده سپاه ایران، نیروهایش را در فاصله‌ای کوتاه‌تر از موعد پیش‌بینی شده، به کرانه‌های رود ارس رساند. قفقاز زخم‌خورده و ستم‌دیده، نگاه منتظر و یاری‌جویش را به جنوب، جایی که سپاه عباس میرزا حرکت خود را آغاز کرده بود، دوخته بود. موج‌های سنگین و افسارگسیخته ارس، سدوار در برابر سپاه ایستاده بود و چشم‌ناظران را خیره می‌کرد.

قلمرو زبانی: جان‌فشانی: جان خود را فدا کردن / *موعد: هنگام، زمان / کرانه: ساحل / سدوار: مانند سد.

قلمرو ادبی: قفقاز زخم‌خورده - قفقاز ستم‌دیده: تشخیص و استعاره / موج مانند سد: تشبیه / سرسپردگی: کنایه از اطاعت کردن و فرمان‌برداری / خودفروختگی: کنایه از خائن بودن / نگاه دوختن: کنایه از منتظر و امیدوار بودن / افسارگسیخته: کنایه از رها و شتابان.

در ایران آن روز، دو دربار بود! دربار بزم و دربار رزم؛ بزم پدر، رزم پسر.

در ذهن عباس میرزا، تنها، معمای آفت و خیزهای جنگ و شکست‌ها و پیروزی‌ها نبود که حضور سنگینی داشت، تجربه شکست‌ها و مشاهده جهانی ورای جهان کشور خویش، در فراز و نشیب این نبردها، گسست بزرگی در اندیشه پویای او به جا گذاشته بود.

نایب‌السلطنه رو کرد به حاضران و گفت: «افسران و فرماندهان شجاع، هم‌سنگران و یاران عزیز، غرض از گردهمایی امروز، بیان نکته‌هایی است که اهمیتشان کمتر از مسائل دفاع و جنگ نیست.

قلمرو زبانی: دربار: بارگاه، کاخ شاهی / بزم: جشن، مهمانی / رزم: جنگ، نبرد / نایب‌السلطنه: کسی که به نیابت از شاه، شهری را اداره کند.

قلمرو ادبی: بزم و رزم: جناس ناقص اختلافی و تضاد / پدر و پسر: جناس ناقص اختلافی و تناسب / دربار و بزم و رزم: آرایه تکرار.

بر همگان مسلم است که شما جنگاوران سرافراز، در طول سال‌های دفاع، شجاعانه و مخلصانه جنگیدید و هرگز بار خفت و خوفی بر دوش نکشیدید. دلاوری‌ها و جان‌فشانی‌های سربازان فداکار و شما افسران عزیز، علی‌رغم محرومیت‌های فراوان تا به آنجا بود که دشمن را هم به تحسین و اعجاب واداشت. با این حال، ما بسیاری از سرزمین‌های مادری و هم‌وطنان و پاره‌های تن خود را در این سال‌ها از دست دادیم و مجبور به قبول شرایطی دشوار در عهدنامه‌ننگین گلستان شدیم.

قلمرو زبانی: مسلم: حتمی، قطعی / خفت: خواری / خوف: ترس / علی‌رغم: با وجود / تحسین: آفرین گفتن، ستایش / اعجاب: شگفتی.

قلمرو ادبی: بار خفت - بار خوف: اضافه تشبیهی / بار خوف و خفت بر دوش نکشیدن: کنایه از نپذیرفتن خواری و پستی / بار و دوش: تناسب / پاره‌های تن: استعاره از فرزندان و عزیزان / جان‌فشانی: کنایه از مقاومت و شهادت.

...بیشرفت و تمدن نمی‌تواند یک‌سویه و تک‌بعدی باشد. افسر و سرباز ما زمانی از مرزهای وطنمان، خوب پاسداری می‌کنند که فکرشان از جانب میهن و اداره عالمانه و عادلانه ملک، ایمن باشد؛ همان‌گونه که ملت و دولت، زمانی به آسودگی، سر به کار خود خواهند داشت که بدانند ارتش آنها، ابزار و قدرت شایسته برای پاسداری از مرزها را دارد.

مردمی که به خانه‌های تاریک و بی‌دریچه عادت کرده‌اند، از پنجره‌های باز و نورگیر، گریزان هستند؛ آخر چشمشان را می‌زند و خسته‌شان می‌کند. جنگ با افکار پوسیده، دشوارتر از جنگ رودرروی جبهه‌هاست. لازمه حضور و مبارزه در هر دو جبهه، عشق است. با این تفاوت که در جبهه بیرون، شجاعت کارسازتر است و در این یک، درایت.»

قلمرو زبانی: یک‌سویه: یک‌طرفه / ملک: کشور، سرزمین / ایمن: در امان، محفوظ، سالم / درایت: آگاهی، دانش، بینش / جبهه بیرون: منظور جنگ با دشمنان خارجی و داخلی / هر دو جبهه: منظور جنگ با اندیشه‌های پوسیده و جنگ با دشمنان داخلی و خارجی.



قلمرو ادبی: سر به کار خود داشتن: کنایه از وظیفه خود را انجام دادن و با دیگران کاری نداشتن / چشمشان را می‌زند: کنایه از بی‌زاری و نفرت / خانه‌های تاریک و بی‌دریچه: نماد سنت‌ها و رسوم کهنه و محدود و استعاره از ناآگاهی و غفلت / پنجره‌های باز و نورگیر: نماد نوگرایی و پیشرفت و ارتباط با جهان و استعاره از آگاهی و پیشرفت / خانه‌های تاریک و بی‌دریچه با پنجره‌های باز و نورگیر: تضاد / جنگیدن با افکار: تشخیص و استعاره.

کارگاه متن پژوهی درس پنجم

قلمرو زبانی:

۱ هم آوای کلمه «صغیر» را بنویسید و آن را در جمله‌ای به کار ببرید.

✓ صغیر ← آقای محمدی، سفیر ایران در سوئیس هستند.

۲ چهار «ترکیب اضافی» که اهمیت املائی داشته باشند، از متن درس انتخاب کنید.

✓ اعطای نشان / بی‌اذن او / نقاط جهان / تصرف قدرت‌ها / توفندگی فرزندان / توده‌های دود / بزرگان طوایف.

۳ همان‌طور که می‌دانید، هر گروه اسمی، یک «هسته» دارد که می‌تواند با یک یا چند وابسته پیشین و پسین همراه شود.

□ به انواع وابسته‌های پیشین توجه کنید:

● صفت پرسشی ← کدام روز

● صفت تعجبی ← عجب روزی

● صفت اشاره ← آن روز

● صفت مبهم ← هر روز

● صفت شمارشی اصلی ← یک روز

● صفت شمارشی ترتیبی (با پسوند «مین») ← دومین روز

● صفت عالی ← بهترین روز

□ اینک با یک نوع دیگر از وابسته‌های پیشین آشنا می‌شویم:

شاخص: شاخص‌ها لقب‌ها و عنوان‌هایی هستند که بدون هیچ نشانه یا نقش‌نمایی، در کنار اسم قرار می‌گیرند.

مانند: «امام، علامه، استاد، آقا، حاجی، خاله، کدخدا، سرلشکر، مهندس و ...»

توجه: شاخص‌ها کلماتی هستند که غالباً، بی‌فاصله، پیش از هسته می‌آیند؛ این کلمات در جای دیگر می‌توانند هسته گروه اسمی، مضاف‌الیه و

یا ... قرار بگیرند؛ در این صورت، شاخص محسوب نمی‌شوند.

مثال: - استاد معین، فرهنگ فارسی را در شش جلد تدوین کرده است.

شاخص

هسته گروه اسمی

مضاف‌الیه

- ایشان، استاد زبان و ادبیات فارسی بودند.

- کتاب استاد، در بردارنده مطالب مفیدی است.

□ اکنون واژه‌های زیر را یک‌بار به عنوان «شاخص» و بار دیگر به عنوان «هسته گروه اسمی» در جمله به کار ببرید.

□ سرهنگ: سرهنگ محمدی، در نظام خدمت می‌کند. (شاخص) / او سرهنگ ارتش است. (هسته گروه اسمی)

□ سید: سید مرتضی آوینی، در میدان مین به شهادت رسید. (شاخص) / سید اهل قلم، لقب او بود. (هسته گروه اسمی)

قلمرو ادبی:

۱ متن درس را از نظر نوع ادبی بررسی کنید.

✓ نوع ادبی متن، ادب پایداری است و نیز باتوجه به بیان عاطفی جنگ ایران و روسیه، از زمینه حماسی و غنایی هم بهره دارد.



۲ برای هر یک از آرایه‌های زیر، نمونه‌ای از بند هشتم درس (مردم با سنگ پاره...) انتخاب کنید و بنویسید.

آرایه ادبی	نمونه
تشبیه	سینه مانند سپر - گلوله‌های آتشین - اجساد و زخمی‌ها مانند برگ‌های خزان زده
کنایه	سینه سپر ساختن: کنایه از آماده‌فداکاری شدن / شمشیر کشیدن: کنایه از جنگیدن
تشخیص	گنجه نفس می‌کشید / باد ناله‌ها را می‌برد

۳ در عبارت زیر، بهره‌گیری از کدام آرایه‌های ادبی بر زیبایی سخن افزوده است؟

در ایران آن روز، دو دربار بود! دربار بزم و دربار رزم؛ بزم پدر، رزم پسر!

✓ بزم و رزم: جناس ناقص اختلافی و تضاد/ پدر و پسر: جناس ناقص اختلافی و تناسب/ دربار و بزم و رزم: آرایه تکرار.

قلمرو فکری:

۱ چه عاملی عباس میرزا را برای تحقق آرمان‌های ملی، استوارتر و امیدوارتر می‌کرد؟

✓ مشاهده صحنه‌های ناب و توفندگی فرزندان میهن، برای رویارویی با دشمن.

۲ در عبارت زیر، مقصود نویسنده از قسمت‌های مشخص شده چیست؟

«مردمی که به خانه‌های تاریک و بی‌دریچه عادت کرده‌اند، از پنجره‌های باز و نورگیر گریزان هستند.»

✓ جامعه بسته، محدود و افکار پوسیده قدیمی / پیشرفت، شکوفایی، ارتباط با دنیای مدرن و افکار تازه.

۳ با توجه به بیت زیر، شخصیت «عباس میرزا» را تحلیل نمایید.

چون شیر به خود سپه‌شکن باش / فرزند خصال خویشتن باش (*خصال: جمع خصلت، خوی‌ها، خواه نیک باشد یا بد)

✓ فردی میهن‌دوست بود که شجاعانه تا پای جان از کشور و مردمش در مقابل دشمن دفاع کرد.

روان‌خوانی: تا غزل بعد...

چند ماه از ورودم به زندان موصل ۴ می‌گذشت که متوجه شدم، چند نفر از بچه‌ها در اردوگاه سواد چندانی ندارند و خواندن و نوشتن برایشان سخت است. تصمیم گرفتم برای استفاده بهتر از وقتم، با برنامه‌ریزی منظم، خواندن و نوشتن به آنان یاد دهم.

برای شروع، به آمار دقیق بی‌سوادان نیاز داشتم که از طریق دو سه نفر از بچه‌ها به آن دست پیدا کردم. از مجموع هزار و پانصد نفر، تنها پنج نفر کم‌سواد بودند.

یک‌روز آنها را جمع کردم و تصمیمم را برایشان گفتم؛ با خوشحالی پذیرفتند و گفتند: «ما هم دوست داریم مثل بقیه، خودمان برای خانواده‌مان نامه بنویسیم و نامه‌های آنها را بخوانیم.» به آنها قول دادم در طول دوره‌اسارت آنها را باسواد کنم. جلسات تدریس را شروع کردم. مشکل اصلی کاغذ بود. به جای کاغذ از مقواهای پودر رخت‌شویی استفاده کردم و آموزش را با حروف الفبا شروع کردم. قرار شد هفته‌ای چهار جلسه درس داشته باشیم؛ اما به خاطر محدودیت‌های اردوگاه و آسایشگاه، عملاً در هفته، دو جلسه بیشتر نمی‌توانستیم برگزار کنیم.

قلمرو زبانی: موصل: شهری در عراق / اسارت: اسیری، زندانی، گرفتاری / آسایشگاه: محل استراحت / اردوگاه: محل تجمع اسیران.

قلمرو ادبی: دست پیدا کردن: کنایه از یافتن و رسیدن به چیزی.

شغلم معلمی بود و به همین دلیل تمام توانم را برای آموزش خواندن و نوشتن با شیوه‌ای درست، به کار بستم. کار مشکلی بود، هیچ متنی در دست نداشتیم؛ حتی اگر یک جلد کتاب کلاس اول دبستان در اختیارم بود، خیلی زود به هدفم می‌رسیدم؛ اما نبود.

از آنجا که شکل کلی آموزش دوره‌های اول تا پنجم ابتدایی در ذهنم بود، با همان ذهنیت سعی کردم برایشان کتاب درسی درست کنم. از دوستانم در این مورد خیلی کمک می‌گرفتم. مشکل کاغذ و خودکار را هم آنها حل می‌کردند. یک اراده جمعی پشت این کار بود و کارها خوب پیش می‌رفت. به ذهنم فشار می‌آوردم ببینم در فارسی اول دبستان چه داستان‌ها و قصه‌هایی آموخته‌ام تا همان‌ها را به دوستانم یاد بدهم.



در این کار از مشاوره با معلم هم آسایشگاهی ام» «عبّاس درمان» و شخصیت دانشمند و فرزانه، حاج آقا «کرامت شیرازی»، بهره بردم و آنها دریغ نکردند. ایام خوبی بود. ظرف چند ماه به اندازه یک سال تحصیلی با آنها کار کردم. پیشرفت خوبی داشتند. با مشورت دوستان، کارنامه تحصیلی برایشان درست کردم. این کارنامه، همان مقوای کوچک بود که یکی از دوستان روی آن نقاشی‌هایی انجام داد و خطاط مشهور آسایشگاه، آقای «شایق»، از بچه‌های یزد که روحانی هم بود، با خط زیبای خودش، متن آن را نوشت.

قلمرو زبانی: ذهنیت: بینش، نوع تفکر / فرزانه: دانشمند، عالم / کرامت: سخاوت، جوانمردی / دریغ: افسوس / «شایق»: آرزومند، مشتاق.

قلمرو ادبی: به کار بستن: کنایه از انجام دادن / در دست نداشتن: کنایه از محروم بودن / به ذهن فشار آوردن: کنایه از به یاد آوردن.

مراسم کوچکی در آسایشگاه گرفتیم و این لوح‌ها را به بچه‌ها دادیم. بی‌نهایت خوشحال بودند هم از اینکه دارند باسواد می‌شوند و هم اینکه کارنامه می‌گیرند. تازه وقتی بهشان گفتیم قصد داریم آنها را تا پایه پنجم پیش ببرم، خوشحال‌تر شدند. پایه دوم را پس از وقفه دو سه هفته‌ای با همان جمع دوستان شروع کردم. تکیه اصلی، روی خواندن و نوشتن بود، اما سعی کردم از درس‌های دیگر هم مطالبی به آنها بیاموزم؛ مثلاً حساب و جدول ضرب را در پایه‌های، سوم و چهارم و پنجم به مرور به آنها یاد دادم. درباره علوم، مسائل معمولی از هر آنچه به ذهنم می‌آمد، به آنها می‌آموختم.

تلاش و کوشش آنها در دوره آموزش، مرا هم به وجد می‌آورد. گاهی سختی‌ها و محدودیت‌های آسایشگاه و یا دلتنگی‌های دوری از خانواده به من فشار می‌آورد و بر آن می‌شدم جلسه آن روز را تعطیل کنم، اما بچه‌ها آن قدر ذوق و شوق داشتند که نیم‌ساعت قبل از زمان مقرر دنبال می‌آمدند و به قول خودمان قربان صدقه‌ام می‌رفتند؛ دورم می‌نشستند و آماده می‌شدند تا درس را شروع کنم؛ من هم «نه» نمی‌گفتم.

زمان می‌گذشت و تلاش من برای آموزش این چند اسیر، جدی‌تر می‌شد. رغبت آنها زمانی افزون‌تر شد که آرام آرام، خواندن قرآن و نهج‌البلاغه را شروع کردند؛ البته نه خیلی روان.

می‌گفتند تا زمانی که نهج‌البلاغه را به صورت روان و آسان نخوانیم، درس خواندن را ادامه می‌دهیم. همین‌طور هم شد. از آن بچه‌ها فقط نام حسن قانع که بچه مشهد بود، یادم هست و نام بقیه را فراموش کرده‌ام. باید این نکته را هم بگویم که این برنامه، ایامی اجرا می‌شد که رفت و آمد بچه‌ها به آسایشگاه‌های دیگر آزاد بود.

مدت‌ها گذشت تا اینکه شاگردانم موفق شدند به آسانی و راحتی قرآن و نهج‌البلاغه بخوانند. روز آخری که کلاس‌هایمان به طور کامل تعطیل می‌شد، مراسم مفصلی می‌گرفتیم. از سهم خودم، هدیه‌ای تهیه کردم و در آن مراسم به آنها دادم. خیلی خوشحال بودند؛ چون کارنامه سال پنجم دبستان را در دست گرفته بودند. می‌توانستند قرآن و نهج‌البلاغه بخوانند، برای خانواده‌شان نامه بنویسند و نامه‌های آنها را بخوانند.

قلمرو زبانی: وقفه: درنگ، ایست، فاصله زمانی کوتاه / «وجد: سرور، شادمانی و خوشی / «مقرر: معلوم، تعیین شده / رغبت: میل، اراده، آرزو.

تکتة جالب در این اردوگاه، آشنایی عده‌ای از اسرا به زبان‌های انگلیسی، آلمانی و ایتالیایی بود که سعی می‌کردند با برگزاری کلاس‌های آموزشی به بچه‌های علاقه‌مند، زبان خارجی یاد دهند.

تکتة جالب‌تر اینکه صلیب سرخ، تمام نیازهای آموزشی آنها را تأمین می‌کرد؛ هر کتابی درباره آن زبان می‌خواستند، برایشان می‌آورد. دعا خواندن در آسایشگاه‌ها ممنوع بود. اگر بعضی‌ها می‌فهمیدند در آسایشگاهی دعا خوانده می‌شود، همه را زندانی می‌کردند و به بچه‌ها اجازه بیرون آمدن از آسایشگاه نمی‌دادند. با وجود این، بچه‌ها از هر فرصتی برای خواندن دعا استفاده می‌کردند. برای اعیاد مذهبی و مناسبت‌های انقلابی هم برنامه‌هایی تدارک دیده بودم. با آنکه بعضی‌ها همیشه تأکید داشتند سرود و تئاتر در آسایشگاه ممنوع است، اما از مجموع بچه‌های علاقه‌مند و خوش‌صدا، گروه سرودی تشکیل دادم که اغلب سرودهای انقلابی اوایل انقلاب را می‌خواندند. گاهی هم خودشان دست و پا شکسته سرودهایی می‌نوشتند و همان را تمرین می‌کردند و می‌خواندند.

کارم شده بود برگزاری کلاس و آموزش؛ از صبح تا شب، در هر فرصت ممکن؛ این برنامه‌ها برای آن بود که شور و هیجان بچه‌ها از عمق دلشان بجوشد و تخلیه روانی شوند. از نوجوانی به مقاله‌نویسی و دکلمه‌خوانی علاقه خاصی داشتم. از طبع شعر هم برخوردار بودم و همین ویژگی‌ها باعث شده بود مقالات خوبی بنویسم. البته دکلمه‌خوانی ظرافت‌های خاص خودش را دارد. باید با حرکات دست و چشم، آن هم به صورت موزون، محتوای مقاله را به مخاطب ارائه داد؛ مثلاً وقتی از آسمان می‌گویی، باید با دست به آسمان اشاره کنی و با حرکات چشم و سر، جذابیت متن را برای طرف مقابل افزایش دهی.



قلمرو زبانی: یعنی‌ها: نیروهای ارتش عراق در زمان صدام/تدارک: مهیا کردن، آماده ساختن/اعیاد: جمع عید، جشن‌ها/*موزون: هماهنگ، خوش‌نوا
موقع خواندن دکلمه‌های حماسی، شور و حال خاصی پیدا می‌کردم و همین حس را به بچه‌ها منتقل می‌کردم. تا پایان
مقاله خوانی، جیک هیچ کس در نمی‌آمد.

در دوران اسارت سعی می‌کردم مقاله‌نویسی و دکلمه‌خوانی را به هر مناسبتی اجرا کنم و روحیه خودم و دیگر اسرا را در
برابر سختی‌ها و مشکلات اسارت افزایش دهم. در جلسات شعرخوانی هم اغلب این شعر را می‌خواندم که همه را به وجد
می‌آورد و بعد در غم فرو می‌برد:

قلمرو زبانی: حماسی: منسوب به حماسه، اشعار حماسی و رزمی / اغلب: غالب‌تر، بیشتر.

قلمرو ادبی: جیک هیچ کس در نیامدن: کنایه از بی صدا و ساکت بودن / در غم فرو رفتن: کنایه از غمگین بودن.

۱. آبی تر از آنیم که بی‌رنگ بمیریم از شیشه نبودیم که با سنگ بمیریم

قلمرو زبانی: بیت: چهار جمله / آبی تر از آن و از شیشه: نقش مسند / بی‌رنگ و با سنگ: نقش قید.

قلمرو ادبی: شیشه و سنگ: تضاد / آبی تر بودن: کنایه از زنده بودن و شور و شوق داشتن / شیشه بودن: کنایه از ضعف و شکنندگی /
سنگ: نماد سختی و ظلم / رنگ و سنگ: جناس ناقص اختلافی (ناهمسان).

قلمرو فکری: سرزنده و شاداب‌تر از آن هستیم که در غم و غصه بمیریم. آن‌قدر ضعیف و ناتوان نیستیم که با ظلم شما شکسته و نابود شویم.

۲. فرصت بده ای روح جنون تا غزل بعد در غیرت ما نیست که در ننگ بمیریم

قلمرو زبانی:* جنون: شیفتگی، شیدایی، شوریدگی / *غیرت: حمیت، تعصب / بیت: چهار جمله / فرصت: نقش مفعول.

قلمرو ادبی: ای روح: تشخیص و استعاره / تا و ما: جناس ناقص اختلافی.

قلمرو فکری: ای روح دیوانه و سرکش، تا خواندن غزل بعد به ما فرصت بده؛ زیرا در مرام ما نیست که در ظلم و ستم، ضعیف شده بمیریم.

خیلی‌ها با شنیدن این شعر، به یاد وطن به گریه می‌افتادند. به نوعی بیان و شرح حال ما در اسارت بود.

هر کسی مشغول کاری بود؛ از کارهای گروهی گرفته تا فردی. بعضی بچه‌های خوش‌ذوق، عروسک‌هایی
درست کرده بودند که با آنها خیمه‌شب‌بازی راه می‌انداختند. برنامه‌های نمایشی آنها که معمولاً با قصه‌ای همراه بود،
هم آموزنده بود، هم سرگرم‌کننده. البته هیچ‌گونه امکاناتی برای اجرا نداشتیم؛ مثلاً اگر قرار بود در صحنه، سماوری باشد،
تصویر آن سماور را روی مقوا می‌کشیدند یا مثلاً داس کشاورز را از مقوا می‌ساختیم.

برنامه‌ای که هیچ‌وقت تعطیل نمی‌شد، مسابقات ورزشی بود؛ والیبال و فوتبال همیشه پابرجا بود و همیشه هم برای بچه‌ها
تازگی داشت. شور و هیجان خاصی در وجود بچه‌ها می‌دوید. انگار جان تازه می‌گرفتند، هر مسابقه‌ای هم، حرف و
حدیث‌های زیادی را به دنبال داشت.

بعد از یارکشی، کُری‌خوانی بچه‌ها تا روز مسابقه ادامه می‌یافت. بعد از مسابقه هم بحث برد و باخت‌ها چند روز طول
می‌کشید. حسابی ذهن بچه‌ها درگیر می‌شد و اجرای همین مسابقه‌ها و بازی‌ها و دویدن‌ها، بچه‌ها را به لحاظ روحی و
جسمی تقویت می‌کرد.

قلمرو زبانی: خیمه شب‌بازی: نمایش عروسکی / خوش ذوق: خوش سلیقه، خوش‌قریحه.

قلمرو ادبی: پا بر جا بودن: کنایه از استواری و مقاومت / جان تازه گرفتن: کنایه از نیرو و قوت گرفتن.

در این میان بودند بچه‌هایی که در برنامه‌ها مشارکت نداشتند. این تعداد اندک، وقتی آیهٔ یأس می‌خواندند، در روحیهٔ
دیگران بی‌تأثیر نبود؛ هرچند این تأثیر زیاد نبود، اما به هر حال، نور امید را در دل بچه‌ها کم‌رنگ می‌کرد. ما نمی‌خواستیم
این‌طور باشد.

آنها روحیهٔ ضعیفی داشتند. انگار از همه بریده بودند و حتی کورسویی از امید در دلشان پیدا نبود. فقط منتظر طلوع و
غروب خورشید بودند تا روز را به شب برسانند. با همهٔ اینها تلاش می‌کردم از برنامه‌ها فاصله نگیرند. همیشه از آنها
می‌خواستم در برنامه‌ها مشارکت کنند. حرفشان این بود که استعداد و هنر این کارها را ندارند، ولی بهشان روحی می‌دادم
و می‌گفتم: «همهٔ ما مثل همیم. این حرفا نیس. اگه دوست ندارین تو اجرای برنامه‌ها شرکت کنین، بیاین بین بچه‌ها و
با اونا برنامه رو تماشا کنید و نظر بدین؛ این واسهٔ ما خیلی مهم و با ارزشه.»



دوست نداشتیم از بچه‌ها فاصله بگیرند یا احساس طرد شدن کنند. شاید هم در بعضی موارد حق داشتند منزوی شوند؛ چون به هر حال همیشه افراط و تفریط‌های بعضی‌ها، مشکلاتی ایجاد می‌کرد یا اختلاف سلیقه‌ها به حدی بالا می‌گرفت که بعضی‌ها ترجیح می‌دادند در برنامه‌های عمومی مشارکت نداشته باشند، اما سختی اسارت فراتر از این بود که کسی بتواند گوشه‌دیار بشیند، در هیچ برنامه‌ای شرکت نکند و به راحتی وقت بگذراند، واقعاً سخت بود، عقربه‌ها تنبل شده بودند؛ شاید هم مرده. گاه احساس می‌کردیم که یک روز اسارت، به اندازه هفته‌ها و ماه‌های روزهایی که آزاد بودیم، طول می‌کشید.

در شرایط سخت و طاقت‌فرسای اسارت باید کاری می‌کردیم که زمان بگذرد و سختی‌ها قابل تحمل‌تر شود. در آن روزهای غربت، نیازمند دلگرمی و امید بودیم تا روحمان در زندان بعضی‌ها نپوسد. اگر مقاومت روح می‌شکست، زندگی خیلی سخت‌تر می‌شد؛ چراکه دشمن هر لحظه در کمین کسانی بود که به قول خودمان کم آورده بودند؛ کسانی که به بهای اندک، خیلی چیزها را زیر پا می‌گذاشتند. ما تلاش می‌کردیم چنین بلایی سرمان نیاید... .

قلمرو زبانی: * کورسو: نور اندک، روشنایی کم / استعداد: توانایی / طرد: اخراج، تبعید، راندن / منزوی: گوشه‌نشین، گوشه‌گیر / ترجیح: اولویت، برتری، تقدم / * افراط: از حد درگذشتن، زیاده‌روی، مقابل تفریط / * تفریط: کوتاهی کردن در کاری / * طاقت‌فرسا: توان‌فرسا، سخت و تحمل‌ناپذیر / غربت: دوری، بیگانگی.

قلمرو ادبی: آیه یأس خواندن: کنایه از ناامیدی / بریدن از همه: کنایه از رها کردن همه / نور امید - آیه یأس: اضافه تشبیهی / تنبل شدن عقربه‌ها: تشخیص و استعاره / دل گرم بودن: کنایه از امیدواری / پوسیدن روح: کنایه از به مرور زمان از بین رفتن / زیر پا گذاشتن: کنایه از بی‌توجهی و اهمیت ندادن / کم آوردن: کنایه از بی‌انگیزگی، ناامیدی و خسته شدن.

درک و دریافت

۱ متن «آغازگری تنها» و «تا غزل بعد» را از نظر زاویه دید و شخصیت‌های اصلی مقایسه نمایید.

✓ زاویه دید در «آغازگری تنها» سوم شخص است و راوی از شخصیت‌های اصلی داستان نیست؛ اما زاویه دید در «تا غزل بعد» اول شخص است و راوی یکی از شخصیت‌های اصلی داستان است.

۲ در این متن، از چه راهکارهایی در رویارویی با دشواری‌های اسارت بهره گرفته شده است؟

✓ ایجاد گروه‌های مختلف / برگزاری مسابقات ورزشی / برگزاری کلاس‌های آموزشی / اهدای جوایز / اجرای نمایش.